

چند بیت گردی

برایت از تالار خان میگویم (تعریف
میکنم): چند خانم و خاتون
و دختر قد بلند سبز چشم از آن
بیرون میآید .

حال برایت از مجلس خان میگویم
(تعریف میکنم): در آن چقدر
فرش و «مافوره^۲» و «لاکش^۳»
و سرانداز گسترده میشود، در آن
چینی و فغفوری^۴ رنگارنگ
گذاشته میشود .

برایت از خان میگویم (تعریف
میکنم) : اگر سوار میشد بر
اسب کهر سیه قاب^۵ کله زرد

بوت ههال ده لئیم به تالاری خانی ،
لئی ده هاته وه ده ری چه ند خانم
و خاتون و کیزی ده که له گهت
و چاو که ژاله^۱ .

ئه وه بوت به مه جلیسی خانی هه لده .
لئیم ، لئی زاده خراوه چه ند فه رش
و ما فوره و چه ند لا کیش و سه ره .
نداز ، لئی داده ند راوه چه ند
چینی و فه غفوری ده آل و واله .

بوت هه لده لئیم وه به خانی ، ئه گه
سوار ده بو له کوتی قاب زه رش
و که لله زه رد و دامین تاله ، له

- ۱- که ژال: شاید «لاکش» فارسی که بمعنی زیبا است هم ریشه باشد، در گردی بچشمان سبز خوش رنگ گفته میشود .
- ۲- ما فوره: يك نوع فرش است .
- ۳- لاکش: کناره را گویند .
- ۴- فغفوری: يك نوع چینی است و فغفور بیادشاهان چین گفته شده است .
- ۵- قاب: در فارسی باسرخوان پا گفته میشود در اینجا بطور کلی دست و پا را اراده کرده است .

دامن سیاه، در پیش خود گرز
 وز ره سپر قرار میداد، بکوهستان
 عظیم روی می آورد، بلند میکرد
 آن غاز کورخانه خراب را ،
 آنگاه آنرا قارقارو گال گال
 کنان باز می آوردند^۱.

ای کاش لال شوم برای خان در
 مجلس او را با پیاله‌یی از
 زهر مار هلاک و مدهوش می کردند

بیت سائل

اگر (= وقتیکه) در دیوانها (=)
 مجلس‌ها می نشینم

برای ماجرا^۴ (ها)ی رنگین
 بس به قصه‌ها و بهتانها درازی بدهیم

سرمان بزیر انبوه گل می افتد

جور و جفا است

بعام بدیدار محمد مصطفی صلوات

بدهید .

اول بنامت سبحان

پیش خوئی داده ناگور زوزری
 ومه تاله ، روی ده کرده وه ده
 کوستانی سهر^۱ آواله؛ جاهه لی
 دهستانده وه ئه وسیه کویره ی
 مالویران، جاده یان هیناوه به
 قاره قارو به گاله گاله .

ههك لال بم بوخانی ، دمه جلیسی
 دا به پیسایک زه هری مار ده یا-
 نکرده هیلاک وشه لاله .

به یتی سائیلی

ئه گهر زوده نیشین له دیوانان

له ماجهرای ده رنگین

بهس دریزه بکهین له قسان له بو-

ختانان

سه زمان ده که ویته بن بارستی^۳ گلی

جهور وجه فایه

به حام سالووتی بدهن له و دیداری

موحه مهده مسته فایه .

ههوه^۲ به نامت سو بحان

۱- سهر آواله : روباز، وسیع، بی انتها .

۲- لابد مرغان شکاری که همراه داشته است .

۳- بارست : بنا بگفته ناقل بیت بمعنی سنگینی و فشار و انبوهی است .

۴- ماجرا : سرگذشت .

دوم بنامت سبحان
یا منان (یکی از نامهای باریتعالی
است) نصرت بدهی
یا دیان توفیق بدهی
مدح و ثنای شاه مردان
شاه مردان که علی بود
بانبی عموزاده بود
فرمودی^۱ امر خدا بود
برای این درغزا فتنحش بود
پر کرم (و) سخی بود
روز بمحل (= بوقت) چاشتگاه رسید
امام مرد بهشت بود
در درگاه خود می نشست
پر عقل و فهم^۲
سائلی از او سلام میکرد
او علیکش میداد
در کنار خودش نهاده است (= می نهاد)
امام مردی دانا بود
(اورا) آورد نزد خود نهاد
سائل دلخسته را نهاد (= نشانند)

دوهم به نامت سبحان
نوسرهت بدهی یامه ننان
توفیق بدهی یا ده بیان
مدح و سه نای شای مهردان
شای مهردان وهك حهلی بو
آموزا به نه بی بو
فهرموت حهمری ره بی بی بو
بویه له خهزایه فه تجی بو
پز که ره م سه خاوه بو
رؤژ بهمه حهلی کیشته نگاو گه بیشت
ایمام بو مهردی به هیشت
له ده ر گای خوی روده نیشت
پز عاقل و قام
سائیلیک لیی ده کرد سه لام
ئه و حهلیکی ده داوه
له ته نیشتی خوی داناوه
ایمام بو مهردی دانا
هینای له کنه خوی داینا
داینا سائیلی دلخسته

۱- معلوم نیست که فرموده است .

۲- این عبارت برای می نشست قید است .

له قسان قهت زامه وهسته

از قصه‌ها هرگز ناپست (= صحبت
بکن)

سائیل ئەتۆ میوان، ئەمن خانه خو^۱
زۆژی دیوان ده گیرئ

سائل تو مهمان (هستی) من میزبان
روزی (که) دیوان گرفته میشود
(= روز قیامت)

خزمهت که لکی ده گرئ

خدمت سودمند شود

جاسائیل ئەتۆ یه کیک له ئەسهجابانی

(هان ای) سائل تو یکی از اصحاب
هستی

خیر و بهره که تت هانی^۲

خیر و برکت آوردی

قوربان من چه ننه^۳ دارم

قربان من نیازمندم

چل تمه نیش قهرز دارم

چهل تومان هم قرض دارهستم

ته^۴ مایان ده ژن و مالم

به زن و مالم طمعشان (هست)

ته مایان ده ژن و خیزانم

به زن و خانواده ام طمعشان (هست)

سائیل ئەهوهی تو پئی قهرز داری

سائل آنکه تو باو قرض داری

موسولمانه یا کوففار؟

مسلمان است یا کافر؟

قوربان مسکینه^۵، بالادهسته

قربان مسکین است، بالا دست است

۱- خانه خو: تلفظ واو مانند EU فرانسه است میزبان و صاحب خانه را گویند.

۲- هانی: هینات، آوردی.

۳- چه ننه دار: کیفیت این کلمه برناقل بیت روشن نبود ولی احتمالاً بمعنی نیازمند

و مستحق باید باشد چه حن عربی است و مشتقات آن در مفهوم ترحم و شفقت آمده است.

۴- ته ما: ظاهراً باید محرف طمع باشد.

۵- مسکینه: مسکین است، ظاهراً مقصود فقر و مسکنت معنوی و باطنی است

نه مسکنت ظاهری و دنیایی.

او کافر است، بت پرست است
 (حال) سائل بخدا و برسول
 نه مال و نه پول سراغ ندارم
 نه پول و نه مال سراغ ندارم
 غیر از دلدل و ذوالفقار
 (حال) نمیدانم چگونگی علاج کنم
 مگر خودم را زر خرید کنم
 خودم را زر خرید و حلقه بگوش (کنم)
 حلقه‌یی بگوشم بکن
 سائل بپر و مرا بفروش
 سائل بپر و مرا بفروش
 نامم را قشم شه بنه (بگذار)
 اگر گفتند: این برای چه خوب است؟
 (بگو) سرایل است، سینه پاک است
 درمیدان داری بی باک است
 پهلوان است و سهم (= ترس) نمیکند
 سائل نام غلامت چیست؟
 نام وی (م) قشم شه است
 پهلوان است و فرار نمیکند (از جنگ)

ئهو کافره، بوت پهره سته
 جا سائیل به خود او بهزه سول
 شك نابهم نه مال و نه پول
 شك نابهم نه پول و نه مال
 غهیره ز دولدول و زولغه قار
 جانازانم کؤت^۱ عیلاج کم
 مه گین خووم به کو^۲ یله کم
 خووم به کو یله و عالقه گوش
 عالقیتکم بکه ده گوش
 سائیل بهره ویم فروش
 سائیل بهره ویم فروشه
 نیووم بنی قهشه مشه^۳
 ئه گه^۴ کوتیان: ئه وه بوچی چا که؟
 سه ر حیله، سینه پاکه
 له مه میدان داری بی با که
 پاله وانه و سام ناکا.
 سائیل نیوی غولامت چییه؟
 نیوی ویم قهشه مشایه
 پاله وانه وه لئایه

۱- کؤت: چگونگی ترا باوا و مجهول تلفظ میشود.

۲- کو یله: زر خرید، حلقه بگوش باوا و مجهول تلفظ میشود.

۳- قهشه مشه: درد استانه‌های عامیانه فارسی و ترکی این کلمه بصورت قشمش آمده است.

۴- ئه گه: مخفف اگر است و در این بیت‌ها بهر دو صورت آمده است.

دردنیا مانند (= مثل) ندارد
 لایق جنگ و جدال
 برای جنگ و دعوا (لایق است)
 او چنین سائل را نصیحت میکرد
 پا شدند به نزد پیغمبر رفتند
 راه غزا به پیششان افتاد
 این راه، راه يك ماه بود
 تا نيمروز پيمودند
 تا (نيمران؟) پيمودند
 علی مرد کارخانه (= اصیل)
 برای زدن مشتری است
 سائل بازوی امام را میگرفت
 رو بدیوان پادشاه میکرد
 (میگفت): قربان غلام میفروشم
 قیمت غلامت چیه؟
 سر به سر بهزر است^۵

میسالی نیه له دو نیایه
 لایه قی جه ننگ و جو دایه
 بوشه ژو ده عوایه
 وای نسجه تی سائیلی ده کرد
 هه لستان چونه خرمهت پیغه مبهر
 ژیی خه زایان که و ته بهر
 نهو ژئیه ژیی مانگیگ بو
 بزریان تا کو نیوه ژو
 بزریان تا کو نیمزانئ^۲
 حه لی مهردی کارخانئ^۳
 موشته ریه بو لیدانئ
 سائیل^۴ پیلی ایمامی ده گرت
 ژوی ده دیوانی پادشای ده کرد
 قوربان غولام ده فروشم
 قیمه تی غولامت چیه؟
 سر به سر بهزیزیه

۱- جودا : مترادف با جنگ در بیت حمزه آقا نیز آمده است .

۲- نیمزان : نیمروز، سیستان؟ کیفیت این کلمه بر بنده روشن نیست .

۳- مهردی کارخانئ : مرد کارخانه، مرد شایسته و اصیل، در کردی میگویند

فلان چیز کارخانه است. یعنی خوب و قابل اطمینان است .

۴- پیل : باسک، بازو .

۵- هموزن خودش طلا است .

کور شوم ناعیلاجی است
 و گر نه قیمت ندارد
 سائل آنقدر تعریفش میکنی برای
 چه خوب است ؟
 قربان سراپل است و سینه پاك است
 در میدان داری بی باك است
 پهلوان است و سهم (= ترس) نمیکند
 نام غلامت چیست ؟
 نام وی (م) قشمشه است
 پهلوان است و فرار نمیکند
 در دنیا مانند (= مثل) ندارد
 لایق جنگ و جدال است
 سائل آنقدر تعریفش میکنی به (نظر)
 من این پهلوان خوب نیست
 امام خشمناك شد
 مو(ها)ی بدنش نشتر شدند
 از هفت برگ (= جامه) بیرون آمدند
 (گفت): ای پادشاه شهریار
 چند پهلوانت هست به شماره (=)
 از زوی حساب
 بیار با آنها حمله (نبرد) میکنم

کویر بم ناعیلاجیه
 ده ناقیمه تی نییه
 سائل هیئنده ی تاریف ده که ی بو
 چی چا که ؟
 قوربان سدر حیله و سینه پا که
 لهما میدان داری بی با که
 پاله وانه و سام ناکا
 نیوی غولامت چیه ؟
 نیوی ویم قهشه مشایه
 پاله وانه و هه لئنایه
 میسلی نییه له دونیایه
 لایه قی جهنگ و جودایه
 سائل هیئنده ی تاریف ده که ی پیم
 چاک نییه نهو کوپه ا که
 ایمام رقی هه لستا
 موی له به نده نی بونه نهشتهر
 له جهوت بهر گان هاتنه دهر
 نهی پادشای شه هر بیار
 چند پاله وانت هه یه به نه ژمار
 بیته حمله یان ده گهل ده کم

۱- کوپهك : این کلمه را من هرگز در محاوره نشنیده‌ام ، ناقل بیت این کلمه را غلام معنی میکرد و بعضی دیگر بمعنی پهلوان میدانند .

بهو خودایه‌ی کهم نه‌یی کهم

به‌م‌و‌ح‌ه م‌م‌ه‌د‌ی ن‌از‌د‌ار کهم

بُو تُو‌ی‌ان ت‌ه‌م‌ب‌ی د‌ه کهم

ئ‌ه‌و ک‌اف‌ر‌ه زُ‌ق‌ی ه‌ه‌ا‌س‌ت‌ا

و‌ه‌ک م‌الُ‌س‌ی^۱ ل‌ه ل‌ان‌ی

و‌ه‌ک و‌ر‌چ‌ی^۲ ل‌ه ه‌ی‌ل‌ل‌ان‌ی

ه‌ا‌ت‌ه گ‌و‌ش‌ه‌ی م‌ه‌ی‌د‌ان‌ی

د‌و‌ا‌ز‌د‌ه ه‌ه‌ز‌ار پ‌ا‌ل‌ه و‌ان‌ی ه‌ی‌ن‌ان‌ی

(ه‌ی‌ن‌ا م‌ه‌ی‌د‌ان‌ی)

ه‌ه‌ر‌چ‌ی د‌ه‌ی‌گ‌ر‌ت ک‌ه‌م‌ب‌ه‌ر گ‌ای ل‌ه‌م‌س‌ت

م‌ه‌ح‌ل‌وم ب‌و ه‌ه‌ر‌د‌ه ی‌خ‌س‌ت

ب‌ه‌ج‌ی‌گ‌ای‌ه ک‌ی د‌ه ک‌ر‌د ش‌ک‌س‌ت

د‌ه‌ی‌ک‌وت ئ‌ه‌و‌م‌ن‌د‌الی ه‌ی‌چ ن‌ه‌ز‌ان

ن‌ه‌د‌ه‌س‌تی ه‌ی‌س‌ت‌ون ن‌ه‌ز‌ان

د‌ه‌ه‌ه‌ زُ‌ون^۳ ر‌ام‌ه م‌ی‌ن‌ن

ب‌آن خ‌د‌ای‌ی ک‌ه ک‌م^۴ ن‌م‌ی‌ش‌ود

ب‌ه‌م‌ح‌م‌د ن‌از‌د‌ار س‌و گ‌ن‌د

ب‌رای ت‌و آن‌ها ر‌ا ت‌ن‌ب‌ی‌ه م‌ی‌ک‌ن‌م

ا‌ی‌ن ک‌اف‌ر خ‌ش‌م‌ن‌ا‌ک ش‌د

م‌ان‌د گ‌ر‌از م‌اد‌ه د‌ر ل‌ان‌ه

م‌ان‌د خ‌ر‌س د‌ر ل‌ان‌ه

ب‌گ‌وش‌ه^۵ م‌ی‌د‌ان آ‌م‌د

د‌و‌ا‌ز‌د‌ه ه‌ز‌ار پ‌ه‌ل‌وان ب‌م‌ی‌د‌ان آ‌ور‌د

ک‌م‌ر گ‌اه‌ر ک‌س‌ر‌ا د‌ر م‌ش‌ت م‌ی‌گ‌ر‌ف‌ت

م‌ع‌ل‌وم ب‌ود (ا‌و ر‌ا) ب‌ز‌م‌ی‌ن م‌ی‌ز‌د

ب‌ه ج‌ای‌گ‌اه‌ی از ا‌و ش‌ک‌س‌ت (و‌ار‌د)

م‌ی‌ک‌ر‌د

م‌ی‌گ‌ف‌ت: ا‌ی‌ن ب‌چ‌ه^۶ ه‌ی‌چ ن‌د‌ان

ن‌ه‌د‌س‌ت آن‌ها ر‌ا (س‌ال‌م) گ‌ذ‌اش‌ت‌ه‌ا‌س‌ت

ن‌ه‌ر‌ان (آن‌ها‌را)

د‌ه^۷ ب‌ر‌و‌ی‌د، م‌ع‌ط‌ل ن‌ک‌ن‌ی‌د

۱- م‌الُ‌س : ب‌ا‌و‌ا‌و م‌ج‌ه‌ول ت‌ل‌ف‌ظ م‌ی‌ش‌ود گ‌ر‌از م‌اد‌ه ر‌ا ه‌ی‌گ‌و‌ی‌ن‌د‌ون‌ر‌ش ر‌ا‌ظ‌اه‌ر‌اً

ب‌زُ‌ر‌ه‌ک ن‌ام‌ن‌د. و‌ه‌ر‌د‌و ج‌ن‌س ر‌ا ب‌ط‌ور ع‌ام ب‌ه‌ر‌از خ‌وا‌ن‌ن‌د .

۲- و‌ر‌ج : خ‌ر‌س (ف‌ر‌ه‌ن‌گ‌ک ل‌غ‌ات ب‌از‌ی‌اف‌ت‌ه ت‌أ‌لی‌ف‌ا‌س‌ت‌اد ا‌د‌ی‌ب‌ط‌وس‌ی) .

۳- ه‌ه‌زُ‌ون : ب‌ر‌و‌ی‌د، ظ‌اه‌ر‌اً ب‌ر‌خ‌لاف آن‌چ‌ه د‌ر م‌ت‌ن آ‌م‌د‌ه ا‌س‌ت ب‌ای‌د ب‌ا و‌ا‌و

م‌ع‌ل‌وم ت‌ل‌ف‌ظ ش‌ود .

۴- ظ‌اه‌ر‌اً ب‌ای‌د م‌ق‌ص‌ود‌ش ا‌ی‌ن ب‌اش‌د ک‌ه : ک‌اه‌ش ن‌م‌ی‌ب‌ذ‌ی‌ر‌د .

۵- د‌ه : د‌ال د‌ر ف‌ار‌سی م‌ک‌س‌ور و‌د‌ر ک‌ر‌دی م‌ف‌ت‌وح ا‌س‌ت و‌د‌ر م‌ح‌ا‌و‌ر‌ه ب‌رای ت‌أ‌ک‌ی‌د پ‌ی‌ش

از ف‌ع‌ل‌ا م‌ی‌آ‌ور‌ن‌د .

ده بروید خزینه‌ها را بیاورید
 خزینه‌ها را به بار بیاورید
 با (ربه) بیاورید بهزار (دفعه)
 هزار می‌آوردند
 آنگاه آنها را میکشیدند
 همانا طرف امام گران (= سنگین)
 میشد
 دوهزار می‌آوردند
 همانا طرف امام گران میشد
 سه هزار می‌آوردند
 همانا طرف امام گران میشد
 چهار هزار می‌آوردند
 همانا طرف امام گران میشد
 آنگاه امام علی میفرماید (خیالی
 بدش راه یافت)
 این کافر غدار
 مبادا از معامله پشیمان شود
 امام هرگز در نمی‌ماند

ده بچن خهزینان بینن
 خهزینان بینن به بار
 به اُرْبه‌ی بینن بههزار
 ههزاریان هه ده هینان
 نهو جاریان ههله ده کیشان
 ههه لای ایمامی ده بو گران
 دوههزاریان ده هینان
 ههه لای ایمامی ده بو گران
 سه ههزاریان ده هینان
 ههه لای ایمامی بو گران
 چوار ههزاریان ده هینان
 ههه لای ایمامی بو گران
 جا ایمامی ههلی دهه فرمو^۲ (غایلیکی
 بهدلی داهات)
 نهو کافره‌ی غه^۳ دداده
 نهوهك بیت پهشیمان لهه مهمله تان^۴
 ایمام قهت دانامینیی

۱- رُبه : ظرفی است که با آن غلات را اندازه می‌گیرند و بنا به گفته ناقل بیت

یک رُبه برابر با شش مشت گندم است .

۲- ده فرمو : میفرماید و او مانند EU فرانسه تلفظ میشود .

۳- غه دداده : غدار، تلفظ عامیانه است .

۴- مهمله تان : ظاهراً باید همان کلمه معامله باشد .

دهستی ده بابو ز دینی موبارهك

دومووان ده پستی

دینی له سه زبیران داده نی

بارته قاو بهرامبهریان دینی

لهوئی سائیل قهرزی قهرز داری لی

ده داوه

باری جهوت بار گینانی بوّده ماوه

سائیل ده که زاوه بوّ دوواوه

ایمام لهوئی بهجی ماوه .

جالهوه تاغیکی داندر، تاحه.

وتووینکی کهس لیی نه ده پرسی نه توّ

چکهسی و چکاری؟ هه لستاچوووه کن

پادشای شهه رییار: نه من سه برم نییه

وقهرارم نییه، ده بیی نه توّ کار یکم پی

بسپیری . نه من نه توّم بوّ کاری نه

کزیوه ، نه من بوّیهم کزیوی نه که

هه زوژیککی قوژه یشیمان هاتنه

سه ری ، ده بیی توّبو ایمامی علی

بجیه مهیدانی. ده لی: نه خیر قوربان

نه من سه برم نییه و قهرارم نییه ،

دستش را بهریش مبارک میبرد

دو مو میگسلد

میآورد و آنها را بر سر زر می نهد

مساوی و برابرشان میکنند (دو کفه

ترازو را)

در آنجا سائل قرض قرض دار را

از آن میداد

بار هفت بارگی (ها) برایش (باقی)

میماند

سائل بر میگشت

امام در آنجا بجا مانده است .

آنگاه در اطاقی نهاده (= قرار

داده) شد ، تا یک هفته کسی از او

نمی پرسید توجه کسی و چه کاره ای؟

برخواست پیش پادشاه شهر یارفت ،

(گفت): من صبرم نیست و قرارم

نیست، باید تو بمن کاری بسپاری،

من ترا برای کار نخریده ام ، من

ترا برای آن خریده ام اگر روزی

قریشی ها بر سر ما آمدند (بما حمله

کردند)، تو باید برای (نبرد) امام

علی بمیدان بروی. (حضرت علی ع)

میگوید: خیر قربان من صبرم نیست
و قرارم نیست ، مبادا ایشان بهفت
سال دیگر نیایند، باید تو بمن کاری
بسپاری اگر چنین دانست (= دید)
میگوید :

در پشت شهر بیشه‌یی دارم
من هر روز از تو هفت بار دار (=)
همیزم) میخوام .

اگر (= وقتیکه) امام روی به بهار-
بند کرد

(دید) این هفت استرا از غیب تنگشان
کشیده (محکم) شده بود
پابند و دست بند آنها باز شده بود
افسار بگردنشان پیچیده شده بود
تبر و تورداس^۳ در پشت^۴ آنها فرو
برده شده بود .

نهوهك ئهوان به جهوت سالی دیکه
نه یهن، ده بی^۱ که تو کاریکم پی^۲ بسپیری .
جائ^۳ که وای زانی ده لی^۴ :

میشیکم هه یه له پشت شار
زۆژی له تۆم ده وی^۱ جهوت باردار .

ایمام که گهر روی ده بههار^۱ به ندی^۲
کرد

ئهو جهوت ایسترا نه له غه یبه وه قه-
یا^۲ سه یان کشا بو
پاش به ندو پیش به ندیان کرا بو وه
ههو ساریان له مل هالا بو
بیور و تهوه رداسیان له پشتی^۳ چه-
قabo .

- ۱- بههار به ند : در فرهنگ های فارسی نیز آمده است ، جای بستن چهار پایان در فصل بهار و تابستان میباشد فرهنگ عمید .
- ۲- قه یاسه : ظاهراً همان نوار و تسمه چرمی است که بکمر اسب یا الاغ می بندند و بفارسی تنگ و بکردی تنگ نامیده میشود .
- ۳- تورداس : نوعی است از تبر بادسته آهنی نسبتاً کوتاه تقریباً مانند تبرزین است برای شکستن چوبهای نازک بکار میرود .
- ۴- مقصود پشت پالان آنها است ،

مونتہ زیری ٹھوہی بون کہنگئی
ایمامی حہلی دئی وہ پیشی کہون
بو میشہی پشت شار .

ٹہ گہر گہینہ ٹھو میشہی پشت
شار، دہز نوٹڑی ہہ لگرت و چوار
زہ کاعہ تی بہ جئی ہینا. ورد (ویرد)
وتہ سحییاتی کرد، فہرموی با بزوم
باران ساز کہم و بزومہ وہ، ایمامی
حہلی ٹہ گہر تہ شریفی لہو لزازہات،
حہوت بار لہ غہبہ وہ ساز کراون،
مونتہ زیری ٹھوہن کہنگئی ایمامی
حہلی بی بو زونہ وہی. بہ لئی ایمام
ٹہ گہر زہینی دایہ لہحہ و تہ کان
شہشیان ما بو انکیان نہ ما بو، نہرہ
تہیہ کی لہسینگی موبارہ کی بہ تال
کرد، شیرہات بہری پیئی ایمامی
ماچ کرد، داوینی مبارہ کی گرت
کو تی : قوربان ٹھمن نہم زانیوہ
ٹھو ایستہرہ ایستری توہیہ، ٹھمن خو۔
واردومہ، ٹھلحان ٹھمیش بوہہاتوم
ٹہ گہر ایمام پیاو یکی بہ زوحہ لہو

منتظر آن بودند، چہ وقت امام علی
میآید، برای بیشہ پشت شہر
جلو او راہ بیفتند .

اگر (= وقتیکہ) بآن بیشہ
پشت شہر رسیدند، دست نماز گرفت و
چہار رکعت بجای آورد. ورد و
تسبیحات کرد، فرمود: (خوب است)
بروم بارہا را ساز کنم و بر گردم،
امام علی اگر (= وقتیکہ) از آن
سو تشریف آورد، (دید) ہفت بار
ازغیب ساز (= آمادہ) شدہ اند،
منتظر آیند کہ امام علی برای
برگشتن بیاید. آری امام اگر (=)
وقتیکہ) دقت کرد (دید) از آن ہفت
(استر) شش باقی مانده بود یکی از
آنها نماز مانده بود، نعرہ بی از سینہ
مبارک بیرون کرد، شیر آمد کف
پای امام را بوسہ داد، دامن مبارکش
را گرفت گفت: قربان من ندانستہ ام
این استر، استر تو است من خوردہ ام،
الآن من ہم برای این آمده ام کہ

امام مردی بارحم است از این گناه
من صرف کند و مرخصم بکند تا
بروم . امام فرمود: من نمیتوانم
بپادشاه خود خیانت بکنم، این خیانت
میشود. پس قربان با من چه میکنی؟
فرمود :

ای سگ پشتت را میشکنم
شکمت را با تیغ پاره میکنم
آن استر را از آن بیرون میآورم.
قربان برای روزگار^۱ مرا مکش
هفت بار هیزم بر من بنه
مرا به شهر باز ببر .

امام اگر (= وقتیکه) دقت
کرد، (دید) طنا بھایش هم یکی مانده
بود. امام فرمود: ای سگ تو بان

گوناحه‌ی من سهرفی نه زهر بکاو
بابرؤم . ای امام فھر موی: نه من ناتوانم
خه یانه تی به پادشای خوم بکھم، نه وه
ده بیته خه یانه تی . نه دی قور بان چم
لی ده که‌ی؟ فھر موی :

سه که پشتت ده شکینم
زگت به تیغ دا دینم
ایستره که‌ی لی ده ردینم .
چاقور بان مه مکوژه بو ژوژگار
لیم بنی حهوت باردار
بم بهوه له بو نیوشار .

ایمام نه گه رزه پنی دایه، گور یسه
کانیشی به کیگ نه ما بو . ای امام فھر موی:
سه که نه تو پیی ده زانی، ده بی بوم

۱- داهینان : چیزی را از بالا به پائین شکافتن و از هم جدا کردن و بریدن
است و نیز فرود آوردن ضربه بر کسی یا چیزی میباشد و شانه کردن موها را هم گویند
دا پیشوند است و بمعنی نگراننده معادل فرو و فرود فارسی است و معنی نزول از آن
فهمیده میشود. همچنین این پیشوند معانی دیگر هم ممکن است داشته باشد از جمله
اگر در جلو فعل کردن (دا کردن) بیاید بردن و راندن حیوانات و مرغها با صطبل و
لانه را می‌رساند .

۲- ظاهرأ روز مبادا یا روزگار آینده منظور است .

حیلاج کهی. قوربان ئەمن خەبەر-
 داری نیمه و پیتی نازانم، براده ریگم
 هه یه و نه ره تیکی له سینگی مباره کت
 به تال که بائویش بی. به لئی ئە گەر
 نه ره ته یه کی له سینگی مباره ک
 به تال کرد، هه ژدیهاش هات، بهری
 پیتی ایمامی حه لی ماچ کرد. فه رموی:
 سه گه ئەو خاک و پایه یی بو ده کیشی؟
 کوتی: قوربان ئەو گوریسه ی تو من
 خو اردومه. نه شم^۱ زانیوه گوریسی
 تو یه، ئەو خاک و پایه یی بو یه ده کیشم،
 ده لیم ایمامی حه لی پیاوینکی به
 زوحمه، ئەو خاک و پایه یی بو یه ده-
 کیشم له و گونا حه ی من ئەو جار
 خوش بی وجه^۲ به م کا. ئە من ناتوانم
 جه بهت که م، ده بیته خه یانه تی،
 خه یانه تی به پادشای خو م نا که م.
 ئەدی قوربان چم له یی ده کهی؟
 فه رموی:

میدانی (از آن خبرداری)، باید
 بر ایمن چاره کنی. قوربان من خبردارش
 نیستم و بان دانا (= آگاه) نیستم،
 برادری (= دوستی) دارم و نعره یی
 از سینۀ مبارکت بیرون کن تا او هم
 بیاید. بلی، اگر نعره یی از سینۀ
 مبارک خالی کرد، ازدها هم آمد،
 کف پای امام علی را بوسه داد.
 فرمود: ای سگ این خاک و پا را
 چرا میکشی (= این زاری و
 التماس از بهر چیست؟) گفت:
 قربان این ریسمان ترانم خورده ام،
 البته ندانسته ام (که) ریسمان تو است،
 این خاک و پا (= زبونی) را برای آن
 میکشم، میگویم امام علی مردی با
 رحم (= رحیم) است، این خاک و پا
 را برای آن میکشم از این گناه من این
 بار خوش شود (= صرف نظر کند)
 و مرا ببخشد. من نمیتوانم ترا ببخشم،
 خیانت میشود، پادشاه خود خیانت
 نمیکند. پس قربان مرا (= بامن)

۱- حرف ش به نظر اینجانب برای تأکید فعل است.

۲- جبه کردن: بنا بگفته ناقل بیت بمعنی بخشیدن و از تقصیر کسی درگذشتن است.

چه میکنی؟ فرمود :

ای سگ پشتت را میشکنم
شکمت را با تیغ پاره میکنم
آن ریسمان را از آن بیرون میآورم
قربان برای روزگار مرا مکش
مرا به تنگ (= دور، پیرامون، کمر)
هفت بار هیزم بزن
مرا به شهر باز بر .

پس آن هفت بار هیزم بر پشت
شیر انباشته شد، اژدها نیز دمش را
در دهان او (= شیر) نهاد و خود را
به تنگ (= دورشکم) شیر قائم (=)
محکم کرد . پس شیر بعلت بار
گرانی اژدها هم بعلت تند شدن
(= فشار) هیزم :

از نعره شیر از چریکه این مار
گرد (= تپه) ای بود در پشت شهر

سه گه^۱ پشتت ده شکینم
ز گت به تیغ دادینم
گور یسه که ی لی دهر دینم .
قور بان مه مکوژه بو زوژگار
بم ده له ته ننگی حهوت باردار
بم بهوه له بو نیوشار .

جائه و حهوت باره داره له سهر
پشتی شیری که له که بو، ههژدیه اش
کلکی ده زاری ناو خوئی له ته ننگی
شیری قائم کرد . جاشیر له بهر بار
قورسی ههژدیه اش له بهر توند بونی
داری :

له نه ززه ی شیر له چریکه ی ئه ومار
گردیک بوله پشت شار

۱- ظاهراً الف ندا در کردی مبدل به فتحه میشود .

۲- چریکه : صدای مار در حین غضب یا وقتیکه تحت فشار باشد، برای اطلاع بیشتر

رجوع فرمائید بمقدمه همین سلسله مقالات در شماره پاییز سال ۱۳۴۳ .

بی غیرت و غیرت دار
لهوئی بان نهده گرت قهرار
ههچ ژنیکی حامیله بو،
بهری هاویشت
ئهوی کهله زراو بو،
دلی تۆقی .

خه بهریان بو پادشای برد :
دیوته تۆبه دهستی خۆت گور گتده
کۆزی خۆت هاویشت ! تمه شای
قه شه مشه ئه وسیحرو جادو وه کردی !
پادشایه لچیککی نارد به غاری پی بلین
به قه شه شای : ئه گه دوسته ،
دوستایه تی و انابی ؛ ئه گه دوژمنی شه ،
دوژمنایه تی و انابی ، ئه گه ایمامی
حه لیشه خۆملی آشکرا بکاوئه و
زیزو زبوی ئه من پیم داوه گهرنی
خۆش و آزایی بزواته وه له زبی

بی غیرت و غیرت دار
در آنجا قرار نمیگرفتند
هرزنیکه حامله بود ،
بر (= جنین ، ثمر) انداخت
آنکه زهره اش از دست رفت
دانش تر کید (= مرد) .

خبر برای شاه بردند: دیده ای
تو بادست خودت به کوزا خودت
گرگ انداختی! نگاه کن بان
سحرو جادو که قشمشه کرد! پادشاه
باشتاب ایلچییی فرستاد، بگوئید به
قشمشه: اگر دوست است ، دوستی
چنین نمیشود؛ اگر هم دشمن است
دشمنی چنین نمیشود ، اگر هم امام
علی است خود را برهن آشکار کند
و آن زر و نقره ایکه من برای خرید
او داده ام گسردنش خوش و آزاد

۱- کوز : باوا مجهول محوطه بی است محصور بوسیله چوب یا بوریا که موقتاً برای نگهداری و محافظت بره های نوزاد از آن استفاده میکنند. این کلمه با کویز فارسی که در بهان قاطع بمعنی کنج و گوشه خانه آمده است معنأ و ظاهراً شباهت دارد .

۲- درباره کسی گفته میشود که بادست و اراده خودش موجبات خطر را برای خود فراهم بیاورد. بادست خودش بمیان بره هایش گرگ بیندازد .

باشد بدنبال کارخودش برود. اگر
 (= وقتیکه) این ایلچی رسید، اژدها
 وشیر را مرخص کرد، دوباره به
 بیشه پشت شهر روی کردند. امام
 علی باز آمد، تایک هفته در اطاق
 نشست، هیچ بشر (= آفریده) خدا
 از او نپرسید. خودش، تشریفش
 برخاست، به نزد پادشاه شهر یار رفت،
 فرمود: قربان من صبرم نیست و
 قرارم نیست، باید کاری بمن بسپاری.
 گفت: من خود ترا برای کار
 نخریده‌ام، هر روزیکه قریشی‌ها بر
 سر ما آمدند باید تو برای امام علی
 به دعوا (میدان) بروی. آن دوازده
 هزار پهلوآنیکه تو آن روز با آنها
 حمله (= نبرد) کردی، من با آنها
 کار میکنم^۱. فرمود: خیر قربان
 من صبرم نیست و قرارم نیست، باید
 کاری بمن بسپاری. پس اگر تو
 نمیتوانی با بیکاری بنشینى، بند
 باربار آبش کم است، گوسفند و مال

کاری خوئی. نه گهر نهویه لچیه
 گهیشتی، ههژدیها و شیرى مهره.
 خهست کردن، زویان ده‌میسه‌ی پشت
 شار کرده‌وه. ایمامی حه‌لی‌ها ته‌وه،
 تاحه‌و تویه کی له‌وه تاغی‌دانیشت،
 هیچ به‌شهری خولای لیئی نه‌پرسی.
 بوخوئی ته‌شرفی هه‌لستاچووه کن
 پادشای شهر ییار، فهرموی: قوربان
 نه‌من سه‌برم نییه و قه‌رارم نییه،
 ده‌بی کاریکم پی بسپیری. کوتی:
 خوئه‌من نه‌توم بوکاری نه‌کر یوه،
 هه‌ج زوژنیکی نه‌گه قوزه‌شیمان
 هاته‌سه‌ری ده‌بی تو بوایمامی حه-
 لی بچیه داعوا یه. نه‌وه دووازده‌هزار
 پاله‌وانه‌ی نه‌توئه‌وه‌ی زوژنی‌حمله‌ت
 ده‌گه‌ل کردون، نه‌من کاری به‌وان
 ده‌که‌م. فهرموی: نه‌خیر قوربان
 نه‌من سه‌برم نییه و قه‌رارم نییه، ده‌بی
 کاریکم پی بسپیری. جائه‌گه‌ره‌ته‌تو
 ناتوانی به‌بی کاردانیشی، به‌ندی
 بارباری آوه‌که‌ی که‌مه‌مه‌رومالی

از آن سیراب نمیشود باید برایم
پیش آبرا کمی ببندی ، اما همه
آبرا سد نکنی . ولایتم را چول
(= ویران) نکنی ، صبح با آن
دوازده هزار پهلوان که با ایشان
حمله (= نبرد) کرده‌ای با آنها برو ،
خودت کار مکن فقط دستور بده تا
ملالت بسر آید . اگر (= وقتیکه)
سر بند بار برسید ، امام علی فرمود:
خودم استاد ، خودم بنا کس نمیخواهم ،
هر کس برود تنها یک چیم بیاورد
و بگذارد و بر گردد . هر کس رفت ،
رفت چیم بیاورد ، امام علی این
پهلوانها را یک یک تمام دوازده هزار
پهلوان را به بند بار بار انداخت ،
آن آب آمد ، قسمتی از شهر را آب
برد . برای پادشاه خبر بردند :
دیده‌ای قسم شه چه کرد ! با دست
خودت به کوز خودت گرگ انداختی .
امام علی آهسته آهسته (= خرده خرده)
بطرف شهر برگشت (= باز آمد) ،

لی پارا و نابئی ، ده بی بزیکم آوه که
بو ههل بهستی ، که ماهه موشی لی
ههل نه بهستی ، ولاتم لی چول نه که ی .
سبجه یینی ده گهل نهو دووازده هزار
پاله وانه حملهت ده گهل کردون
ده گهل وان بچو ، بوخوت کاری
مه که ، هدرده ستور بده وهزه زیت
بهسهر بچی . که گه گه ییه سهر بهندی
بارباری ، ایمامی حهلی قهرموی :
بو خوم وهستا بوخوم بهنا ، که سم
ناوی ، ههر که س بچی تاقه چیمیکی
بینی ودای بنی و بزواته وه . ههر که س
زویی چو چیمی بینی ، ایمامی حهلی
نهو پاله و انا نهی یهک به یهک ههر
دووازده هزار پاله وانی ده بهندی
بارباری ها ویشت ، آوه که هات ،
لایه کی شاری آو بردی . خه بهریان
بو پادشای برد : دیوته قه شه مشاچی
کرد؟ بهدستی خوت گور گت ده
کوژی خوت ها ویشت . ایمامی حهلی
ورده ورده بهره وشار هات وه ، زور

۱- چیم : خاک چمن را گویند ، بواسطه دارا بودن رگه و ریشه گیاهان آب قادر به شستوشوی آن نیست .

بسیار گرسنه وهلاك بود، شبانی در
پیش گوسفندان بود، بافنگ کرد
(= زد): ای شبان تو مسلماننی یسا
کافر؟ او امام علی را شناخت، او
عرض کرد: امام علی من مسلمانم.
فرمود: من باین (حرف) بتو باور
نمیکنم، بچه دلیل مسلماننی؟ او عرض
کرد به صدقات بشوم باین دلیل
مسلمانم: اشهدان لا اله الا الله، بزبان
هم شاهی میدهم اگر (= که)
محمد رسول خدا است. پس فرمود:
ای شبان بسیار گرسنه‌ام، اگر پیش
تو هست کمی نان بمن بده گرسنه‌ام.
عرض کرد به صدقات شوم، پیش
من نان زیاد است اما نان خورش
ندارم. امام علی فرمود: از این
گوسفند سیاه برایم شیر بدوش،
من از شیر این گوسفند میخورم.
فرمود: به صدقات شوم (= تصدقت
گردم) این را که تو میفرمایی

برسی وهیلاک بو، شووانیک له بهر
مهزی بو، بانگی کرد: نهی شووان
نه تو موسولماننی یان کوففار؟ نهو
ایمامی حله لی ناسی، نهو حهرزی
کرد: ایمامی حله لی نه من موسولمانم.
فرمودی: نه من بهوت به قاپی ناکه
بهچ ده لیل موسولماننی؟ نهو حهرزی
کرد به سه ده قهت بم بهو ده لیللی
موسولمانم: نه شه دو نه لایا لاهه
ایله لایلا، به زبانیش شاهیدیه ددهم
نه گهر مو حهمهد ره سولی خودایه.
جافرموی نهی شووان زورم برسیمه،
نه گهر له کنته بزیکم نان ده یه
برسیمه. عهزری کرد به سه ده قهت بم،
نام زور له کنه نه مایچی خورم نییه.
ایمامی حله لی فرموی: له و مهزه
زه شهی شیرم بو بدوشه، نه من له
شیری نهو مهزه ی ده خوم. فرموی:
به سه ده قهت بم، نهوه ی نه تو ده
فرموی شه کی کاله^۱ و نه زاوه.

۱- شه کی کال: بره بی را گویند که هنوز به مرحله زاییدن نرسیده است.

گویا اگر چند ماهی از عمر بره (که در کردی به رخ نامیده میشود) گذشت آنرا*

همیش جوان است و نزاییده است .
 فرمود: تو برو بدان (= بین) شیر
 دارد یا نه، اگر رفت (دید) از پستانش
 شیر جاری شده بود مثل آن بود
 که تازه از پیشش بره برداشته شده
 بود. بلی، باشیر این گوسفند نان
 خورد. اما علی فرمود :

ای شبان شرط (عهد) باشد
 اگر من این شهر را بگیرم
 ترا بجای پادشاه شهر یار بنشانم.

بلی، ایلچیمی بفرار (= بشتاب)
 آمد باو گفت: ای قشمشه! پادشاه
 شهر یار میفرماید: اگر دوست است
 دوستی چنین نمیشود، اگر دشمن
 است دشمنی هم چنین نمیشود، اگر
 هم امام علی است خودش را بر من

فرموی: نه تو بچو بزانه شیری
 تیدایه یان نا، نه گهر چو گوانی
 ژاسابو، وه کوئه لعان بهرخی له بهر
 هه لگیرایی آوا بو. به لئی نانی به شیری
 نه مه زهی خوارد. ایمامی حه لی
 فرموی :

شهرت بی شووان
 نه گهر نه من بگرم نه وشار
 دات بنیم له جیگای پادشای شه هر یار.

به لئی یه لچیک هات به غار پیی گوت:
 نه ی قدشه مشه! پادشای شه هر یار
 ده فرموی: نه گهر دوژسته دوژسته تیه تی
 وانایی، نه گهر دوژسته دوژسته تیه تی
 وانایی، نه گهر ایمامی حه لیشه خوّم
 لی آشکار بکا. فرموی: وه ره پیشی

* کاور نامند وبعد از چند ماه دیگر شهك وبعد از زاییدن شهك-مهرا، بعد از اینکه برای
 بار دوم زایید گوسفند نامیده میشود. بهر خ، کاور، شهك برای مذکر و یامؤنث فرق
 ندارد اگر خواستند جنس آنها را معین کنند کلمات نر یا ماده با آخر آنها اضافه
 می نمایند. ولی مهر به جنس مؤنثش گفته میشود نرش را بهران نامند .

۱- یعنی مثل گوسفندیکه تازه زاییده باشد شیر میدهد .

آشکاه کند. فرمود: بیا پیش من گوشم
گران (= سنگین) است. اگر ایلچی
پیش آمد دست دراز کرد هر دو
گوشش را کند^۲. برو پادشاه
شهریار بگو: امام علی نباشد (غیر
از امام علی) هیچ کس دیگر نیست.
اگر امام علی تشریف باز آورد،
به منزل این پادشاه وارد شد. نامه
پیغمبر آمده بود، در آن نوشته شده
بود: یا علی اگر غذا میکنی، غذا
بکن، اگر غذا نمیکنی دیگر (=)
بیش از این) در میان کفار مباش و
برگرد. امام نامه دواستداریش را
گرفت، ماچ کرد و بر سر نهاد، در
جیب مبارک نهاد. فرمود: ای پادشاه
شهریار فر دامن که بدعوائی که بروم؟

نه من گوم اگر انه. نه گهر یه لچی
هاته پیشی دهستی در بزر کرده رتاک
گوی ههل قه نندن. پچو پینی بلچی به
پادشای شهه ریبیار: ایمامی حهلی
نه بی هیچ که سی دیکه نییه. نه گهر
ایمامی حهلی ته شریفی هاته وه،
له مزلی نهو پادشایه ی وه زور کهوت.
نامه ی پیغمبره ی هاته بو الینی نوسراوه:
یا حهلی نه گهر خه زایه ده که ی،
خه زایه پکه، نه گهر خه زایه نا که ی
چیدیکه له نیو کوففاری مه به وه وه.
وه. ایمام نامه ی خو شه ویستی^۲ وه.
گرت، ماچی کرد وله سه ره ری
دانا، ده گیر فانی مباره کی نا.
قه رموی: نه ی پادشای شهه ریبیار
سبحه ی نی نه من ده گهل کی پچمه ده.

- ۱- گو: گوش واو صدای EU فرانسه میدهد چون برای این صدا علامتی
وضع نشده است ناچار باواو نوشته شد بعضی املائی این کلمه را گوی مینویسند صحیح
به نظر نمی رسد زیرا درست با تلفظ اصلی مطابقت نمیکند.
- ۲- وه: پیشوند است و معانی مختلف بفعل می بخشد. مثلا، وه گرفتن تحویل
گرفتن چیزی (مانند نامه) از دست کسی است ولی گرفتن (بدون پیشوند) همان معانی
مختلف گرفتن فارسی از آن مستفاد میشود. ونیز خستن یعنی بزمن انداختن، وه خستن یعنی
خواستن.
- ۳- در این متون عامیانه نباید انتظار داشت که مطلب همیشه با واقعیت وفق دهد.

پادشاه باو گفت: ای قشم شه با آن
دوازده هزار پهلوان که با آنها حمله
(= نبرد) کردی بدعوا برو .

پادشاه بر تو مژده باد
این دوازده هزار پهلوان (پهلوانان)
تمام (این) دوازده هزار پهلوان را
به بند ریخته ام

وزیری داشت (بنام) قاضی
حاجات، کمی رحم اسلامی در دلش
بود، مناجات کرد، از غیب دلدل و
ذوالفقار برایش آمد، پس در آنجا
امام علی دست (= شروع) به غذا
کرد، هر چه (= هر کس) بزور
شمشیر مسلمان شد، مسلمان شد، و
گر نه آن دیگر (ان) را به جهنم
مشفرف کرد و ازین^۳ برد .
بقیه دارد

عوایه؟ پادشایی گوت: نهی قه شه مشه،
ده گهل نه و دو و دوازده هزار پالنه وانهی
نه تو حمله مت ده گهل کردن ،
ده گهل نه وان پچو دا عوایه .

پادشا موژده بی له تو
نه و دو و دوازده هزار پاله وانانه
هدر دو و دوازده هزار پاله وانم،
کردو ته بنا وانای جو .

وه زیر یکی بو قازی حاجات ،
بزیکی روحی ایسلامه تی ده دلی
دابو، موناجاتی کرد ، له غه بیه وه
دولدول و زولنه قاری بو هات .
جاله وئی ایمامی حله لی دهستی کرد
به خه زایه، هه چی به زه بری شیری
موسولمان بو موسولمان بو ، ده نا
نهوی دیکه ی به جهه ننه می موشه .
رزه ت کرد و تو^۲ پاندی .

۱- بناوان : ظاهراً بند (= سد) کوچک را گویند. پیش آبهارا میگیرند تا آنرا در
مسیرهای جدید وارد کنند آن محل را که آب در آن جمع میشود بناوان گویند .

۲- تو پاندن : متعدی تو پین است که مردان سگ و اسب و گر به و موش و امثال
آنرا گویند .

۳- ظاهراً منشاء این نوع داستانها حماسه های دینی شیعه است برای اطلاع بیشتر به
تاریخ ادبیات پرفسور هرمان اته ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق مراجعه فرمائید .